

### زندگینامه برادر شهید صادق مهدوی

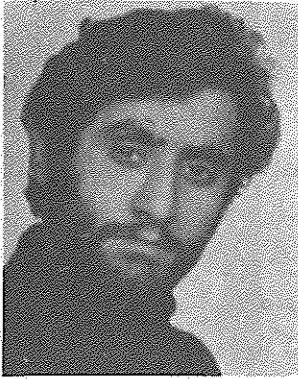
بسم الله الرحمن الرحيم

پاسدار شهید برادر صادق مهدوی در سال ۱۳۲۹ در روستای تلیران لیتکوه در یک خانواده مذهبی متولد گردید. وی در ده علی آباد نور کلاس ششم ابتدائی را به اتمام رساند و به شهر مهاجرت کرد و در مغازه‌ای مشغول کار شد. سپس با یک دختر روستائی ازدواج کرد و دارای ۳ فرزند می‌باشد. با پیروزی انقلاب کامهای موثری بنفع انقلاب برمیداشت. وی شغل بنائی را انتخاب کرد و بعد از دو سال استادکار شد و در ضمن کار برای کارگران معلم اخلاق و اسوه بود.

وی در روستای جعفرآباد انجمن درس قرآن تشکیل داد و تعداد زیادی را تعلیم قرآن میداد. در یکسال اخیر تصمیم گرفت که به اداره آموزش و پرورش راه پیدا کند و در امتحان ورودی قبول شد. با شایستگی هرچه بیشتر مسئولیت ارشاد دانش آموزان و معلمان مدرسه را بعهده گرفت و با پیشنهاد برادران، معلم دینی و قرآن دبستان شد.

شهید خیلی مایل بود با نهادهای انقلابی در رابطه باشد لذا عضو ذخیره کمیته انقلاب اسلامی شد و هفته‌ای دو شب پاسداری میداد. از اخلاق بارز شهید این بود که، در خانه و بیرون خیلی مهربان بود. همیشه به مستضعفان کمک میکرد و شبها تا آخر شب به مطالعه مشغول میشد و نیز

شبهای جمعه برای خواندن دعای کمیل به روستاها میرفت . سرانجام در سه شنبه ۶۰۱۱۶۶ از انجمن اسلامی تلیران عازم شهر بود که در ساعت ۱۲:۵۰ در خیابان تهران مزدوران جنگلی جلوی او را میگیرند و او را در حالی که مقاومت میکرد بر گبار می بندند و پس از آن سرش را تا گلو زیر شن می کنند تا آنجا که چشم بازش پر از شن بود و بعد از آن عمل فجیع انگشتان دستش را بریدند و جسد مطهرش تا صبح روی زمین افتاده بود ولی روح مطهرش به ملکوت اعلی پیوسته بود .

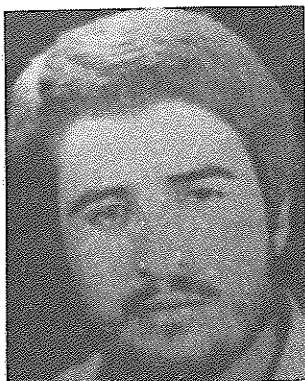


### زندگینامه برادر شهید رمضانعلی رضائی

بسم الله الرحمن الرحيم

برادر شهید رمضانعلی رضائی در سال ۱۳۲۸ در آمل دیده بجهان گشوده بعزت فقر زندگی پدر و مادرش ، قادر به تحصیل نبود و مجبور شد از همان ابتدا برای تأمین معاش خانواده خود مشغول نجاری گردد و در آن شغل پس از طی چند سال استادکار شد . فردی مؤمن بود و در زمان انقلاب همیشه با امت حزب الله در تظاهرات شرکت میکرد .

پس از پیروزی انقلاب جهت پاسداری از دستاوردهای انقلاب با برادرین یاسنار و بسیج همکاری می نمود، و همیشه آروزی شهادت میکرد. در انجمن اسلامی محله فعالیت چشمگیری می نمود. در شب دوگیری ۶ بهمن سال ۶۰ شرکت کرده و با جدیت تمام به همکاری با برادران سپاه، بسیج و مردم در صحنه پرداخت و در همان حال توسط مزدوران آمریکائی به شهادت رسید .

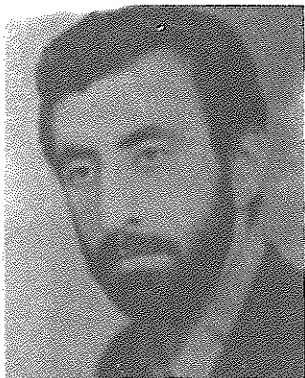


### زندگینامه برادر شهید مصطفی اسماعیلی بسم الله الرحمن الرحيم

برادر شهید مصطفی اسماعیلی در عصر روز تاسوعا محرم سال ۱۳۴۰ در يك خانواده مذهبی و ساده در شهر آمل دیده بجهان گشود. پدرش بصورت کارگر (ساده) در شهرداری کار میکرد و با حقوق خیلی ناچیزی زندگی خانوادهاش را اداره میکرد. او پس از اتمام دوره ابتدائی تا سوم راهنمائی بتحصیل پرداخت و بعلت مشکلات زندگی خانوادهاش بیشتر از این نتوانست بتحصیل ادامه دهد. از آن به بعد به کارگری مشغول شد تا از این طریق معاش خانوادهاش را تامین کند.

شهید اسماعیلی در محیط کار نمونه و از نظر پاکدامنی و برخورد با مردم الگو بود. او با توجه به ایمانی که داشت قبل از انقلاب در کلیه تظاهرات بر علیه رژیم پهلوی شرکت مینمود و نیز دیگران را جهت شرکت در تظاهرات دعوت میکرد و علاقه شدیدی به سخنرانی امام داشت. بعد از پیروزی انقلاب شهید، کار زیادی که در روز داشت بصورت انجمن اسلامی درآمد. شبها با گوش دادن به نوارهای سخنرانی حضرت امام و نیز به همراه دیگر دوستان خود جهت پاکسازی دیوارهای شهر و نوشتن شعارهای اسلامی تا پاسی از شب فعالیت می نمود.

او در شب ۶ بهمن ۶۰ باتفاق دیگر دوستانش جهت پاکسازی دیوارها و نوشتن شعارهای اسلامی رفته بود که بدست مزدوران جنگلی بشهادت رسید.



### وصیت‌نامه پاسدار شهید مرتضی فدائی انا لله و انا الیه راجعون

چه لذت‌بخش است که در راه جهاد با کفار و برای اسلام و برای خداوند بزرگ به شهادت رسیدن و به ندای خمینی عزیز لبیک گفتن. درضمن اگر شهادت نصیب شد جسمم را به شهرستان آمل انتقال دهید و به برادرم محسن فدائی که وکیل و وصی اینجانب می‌باشد برسانید. درضمن شما ای برادر و همسر و فرزندان عزیزم، صابر و شکر گزار باشید و مثل مادران و خواهران جوان از دست داده، براه اسلام و انقلاب صبر پیشه کنید. برای سلامتی کامل حال امام عزیز خمینی بت‌شکن دعائید. بامید پیروزی کامل انقلاب اسلامی در ایران و جهان بر رهبری امام خمینی دامت برکاته.

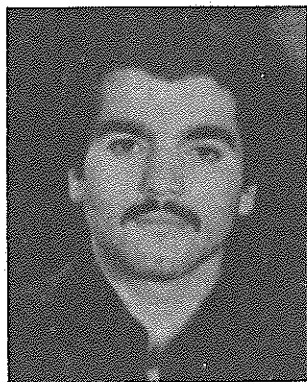
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته  
این جان ناقابل رافدای اسلام می‌کنم  
پاسدار انقلاب اسلامی مرتضی فدائی

زندگینامه پاسدار شهید مرتضی فدائی  
شهید مرتضی فدائی بسال ۱۳۳۴ در شهر آمل پا به عرصه هستی نهاد. او تا کلاس پنجم ابتدائی درس خواند.

شهید رهبری امام را همچون امام حسین (ع) می‌دانست، او مقلد امام بود. در جلسات قرآن و مجالس وعظ و روضه‌خوانی شرکت می‌جست و دیگران را هم به اینکار تشویق می‌نمود. عاشقانه به انقلاب خدمت می‌کرد و در این راه از هیچ کوششی دریغ نورزید. شهید فدائی در انجمن اسلامی بازاریان عضو بود و در تمام راهپیمائی‌ها و عزاداری‌ها شرکت فعالانه می‌جست.

از يك اخلاق خوب اسلامی برخوردار بود و به تربیت کودکانش علاقه‌ای وافر داشت. حاصل ازدواج او دو فرزند بود.

شهید فدائی در شب سه‌شنبه ۶۰/۱۱/۶ توسط مدافعان دروغین خلق غافلگیر گردید و در جلوی بانک ملی، ابتدا بر روی زمین خوابانیده سپس اعدام انقلابی!! می‌شود.



وصیت نامه پاسدار شهید سید حسین ملک شاهدخت  
انما التوبه على الله للذين يعملون السوء بجهالة ثم يتوبون من قريب  
فاولئك يتوب الله عليهم وكان الله عليماً حكيماً .  
محققاً خدا توبه کسانی را می پذیرد که کار ناشایسته را از روی  
نادانی مرتکب شوند پس از آنکه زشتی آن کار را دانستند بزودی توبه  
کنند. پس خدا آنها را می بخشد و خدا به امور عالم دانا و بمصالح مردم  
آگاه هست.

توبه نشانه راه است و سالار بار و کلید گنج شفیع وصال و میانجی  
بزرگ، شرط قبول و سر همه شادی ها.

بار خدایا، گناه زیاد کرده ام، ولی پشیمانم و روی به درگاه تو  
می آورم ای آمرزنده مهربان. سپاس ترا می کنم که ما را به توبه و بازگشت  
راهنمایی نمودی و سپاس ترا که خویشتن را بما شناساندی و شکر و سپاس  
خود را بما الهام نمودی. درهای علم به ربوبیت و بزرگیت را بر ما گشودی  
و بر ما پیامبرانی فرستادی و از عدول و کجروی و شکست درونی در امر  
خود، دورمان ساختی. پس خدا ببخش ما را، بعد از اینکه توبه کردیم و  
از کارهای گذشته پشیمانیم. بار پروردگارا، بر آنچه که به فراموشی و خطا  
کرده ایم، مؤاخذه مکن. بار پروردگارا، تکلیف گران و طاقت فرسا، چنانکه  
بر پیشینیان نهادی بر ما مگذار.

بار پروردگارا، بار تکلیفی فوق طاقت ما را بدوش منه و بیامرز  
و ببخش گناه ما را و بر ما رحمت فرما، تنها سلطان ما و یار و یاور ما تویی.  
ما را بر مغلوب کردن قدم کافران یاری فرما.

پس اینک خدای من، این منم بدرگاه گرامی تو همچون فرمانبردار  
خویر ایستاده و از تو درخواست می‌نمایم که مرا ببخشی، تا مورد رحمت  
خود قرار ندادی از این دنیا میر. پناه می‌برم به تو از بزرگترین تأسف  
و افسوس و بزرگترین معصیت و اندوه. پروردگارا ما به کتابی که فرستادی  
ایمان آورده و از رسول تو پیروی کرده‌ایم، نام ما را در صحیفه اهل یقین  
ثبت فرما. الذین آمنوا.... آنانکه ایمان آوردند و از وطن خود هجرت  
گردیدند و در راه خدا با مالها و جانهایشان جهاد کرده‌اند، آنها را نزد  
خدا مقام بلندی است. آنان رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند. پس خدایا،  
اینک که ما دوری از گناه کرده‌ایم و به رسول تو و کتابی که فرستاده‌ای  
ایمان آورده و در راه تو هجرت کرده‌ایم و از دوستان و آشنایان خود،  
دوری گزیده‌ایم و در راه تو جهاد می‌کنیم، ما را ببخش. خداوند،  
اعتراف دارم که جز خودداری از معصیت تو فرمان نبرده‌ام و در همه  
احوال بی احسان از تو نبوده‌ام.

خدایا دلم در حجاب است و نفسم عینک و عقلم مغلوب است و هوای  
نفسم غالب، طاعتم اندک و معصیتم بسیار و زبانم اقرار به گناهان زیاد. پس  
چاره‌ام چیست ای ستار العیوب و ای دانای عیبها و ای برطرف کننده  
اندوهها بیامرز همه گناهان مرا، بحرمت محمد و آل محمد (ص) و بمقام  
پیامبری که بر وحی و پیغام تو رستگار بود و در راه تو تن خویش را آماج  
آزار ساخت. در میان آن مردم نادان و جاهل شکنجه‌های بسیاری را  
تحمل کرده بود. بسیار آمرزنده‌ای ای غفار در این روز موعود که یاران  
و برادران پروانه‌وار بسوی تو پر میکشند، این بنده در گاهت را که در  
پیشگاه اعظم تو ذره‌ای نیستم، بسوی خود بگیر و تا موقعیکه زنده هستم،  
در این مسئولیت سنگینی که بعهده من گذاشتی مرا ثابت قدم بنادر. در آن  
موقع عقلم و فکرم و دلم را جایگاهی جز تو و جهاد قرار نده. کاملاً به



من ببخش بریدن از وابستگی‌های پدر - مادر - برادر - رفیق - دوست تا بتوانم کاملاً راهنمایی باشم برای دیگران. همانطور که گفתי یا ایها الذین آمنوا ان تنصرالله ينصرکم . . . . ای اهل ایمان اگر خدا را یاری کنید خدا هم شما را یاری میکند و (در جنگها فاتح سازد و بر حوادث ثابت قدم گرداند) و من هم بیاری تو و پیامبر تو و امامان تو و خمینی تو بر خواسته‌ام من چه جوابی دارم که تو گفתי، چیست شما را که جنگ نمیکنید و در راه خدا برای بیچارگان از مردان و زنان و کودکان.

آنجائیکه می‌گوئی اگر شما از عهده این کار بر نمی‌آئید ما انسانهای دیگری بیاوریم انشاءالله که خداوند همه ما را اجر عظیمی بدهد . . . . و ما پیمانی که با خدا بستیم پیمانی است بس محکم و تا آخر باید بایستیم و هیچ عهد خود را تغییر ندهیم . پس دیگر جائی برای زنده ماندن نیست و باید سبکبال بسوی پروردگار در حرکت باشیم (خدا یا تو مرا بپذیر) و شاید نظر لطف و کرمیت نصیب ما بشود و دیگر سخن از وحدت است. وحدت تمام طرفداران اسلام از کوچک گرفته تا بزرگ. لازم است تا بتوانیم يك جامعه نمونه باشیم از برای بشریت و دیگر برای مراسم من‌اصلا خرج نکنید و تشریفات نباشد مگر شهدای کربلا و دیگر شهیدان گمنام ما با تشریفات از این دنیا رفته‌اند . . . اصلاً برای من ناراحتی نکنند و به پدر و مادر و خواهران و عمه و خاله من بگوئید که اصلاً گریه و زاری نکنند و این شهادت مرا عروسیم حساب کنید که عروسی بالاتر از شهادت نیست.

والسلام علی من التبع الهدی - پاسدار اسلام سید حسین ملک شاهدخت

زندگینامه پاسدار شهید حسین ملک شاهدخت

بسم الله الرحمن الرحيم

پاسدار شهید حسین ملک شاهدخت بسال ۱۳۳۷ در روستای تسکابن از حومه آمل در خانواده‌ای فقیر و مذهبی چشم بجهان گشود. وی از زمانی که خود را شناخت، در فقر بود، مثل بقیه روستازادگان. هم به تحصیل

مشغول بود و هم به کار.

دوران ابتدائی را در روستا بپایان رساند و سرانجام برای ادامه تحصیل در سطح دبیرستان وارد شهر شده و موفق بگرفتن دیپلم گردید. در این مدت با یکی از برادران کار برق‌کشی و لوله‌کشی را شروع کردند. کم‌کم جوانه‌های انقلاب اسلامی هویدا شد و او با پاسداری از شهرش برای پیروزی انقلاب اسلامی کوشش نمود. بعد از پیروزی انقلاب وارد سپاه شد و پس از دوران آموزشی به‌مراه عده‌ای دیگر از برادران پاسدار به سیستان و بلوچستان جهت سرکوبی ضد انقلابیون رفت. پس از سه ماه نبرد با ضد انقلابیون با پایان گرفتن مأموریت به آمل بازگشت. او پس از مدتی کوتاه دوبار عازم جنگ با بعثی‌های مزدور شد و در عملیات محمد رسول‌الله فرماندهی واحد خودش در جبهه نوسود را بعهده داشت. سه ماه در این جبهه مشغول جنگیدن بود و پس از پایان مأموریت به آمل بازگشت.

از نظر اخلاقی خلوص و پاکی و صداقت رفتار او باعث شد که دوستان زیادی پیدا کند. بعد از بازگشت از جبهه در سومین روز اقامتش در ساعت ۱۲:۵ شب سه‌شنبه ۶ بهمن مشغول مبارزه با دشمن بود که چند تیر به او اصابت نمود. برادرمان با همان بدن سوراخ شده حدود ۱۵ متر سینه‌خیز رفت و آنگاه به شهادت رسید.